



پیغام عشق

قسمت هفتصد و سی و نهم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۳ گنج حضور، بخش دوم

آب رحمت بایدت، رو پست شو
وانگهان خور خمر رحمت مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰
-خمر: شراب

اگر واقعاً آب رحمت زندگی را می خواهی باید بدون این که از جمع تقلید کنی، تسلیم شده، درد هشیارانه بکشی
و با من ذهنی بلند نشوی؛ در این صورت شراب رحمت خداوند جاری شده، وارد وجودت می شود و تو را مست
می کند.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱
-فرو ما: قناعت نکن

رحمت بی کران خداوند سراسر وجود ما را فراگرفته است. تو ای انسان نیازمند، به یک رحمت بسنده و قناعت مکن.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

«آینه هستی»، آینه خداوند چیست؟ «نیستی» و عدم است. ای انسان اگر تو واقعاً نادان نیستی با فضاگشایی به نقص، ناکامل بودن و پندار کمال خود اقرار کرده، مرکزت را از همانیدگی‌ها خالی کن و برای خداوند مرکز عدم را هدیه ببر.

آمده با سوز و هزاران نیاز
بر طمعِ لطف و مکافاتِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۱

[وقتی انسان فضا را باز می کند]
کوه طور که در اینجا نماد خداوند است می پرسد، این چه کسی است که از هجران ذهن رسته است و با طلب
شدید با هزاران نیاز به دنبال من آمده و به لطف و پاداش من امید دارد.

پیشتر آ، پیشتر آ و ببین
خلعت و تشریف و مکافات من

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۱

از زبان زندگی می گوید: ای انسان، جلوتر بیا، هر لحظه فضا را بیشتر باز کن چراکه هرچه بیشتر فضاگشایی کنی
بیشتر به من نزدیک شده و از جنس من می شوی و من نیز پاداش تو را می دهم و بزرگی ام، خلعت حضورم را
به تو می پوشانم و تو را به بی نهایت و ابدیت خود زنده می کنم.

نفی شدی در طلب وصلِ من
عمرِ ابد گیر ز اثباتِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۱

ای انسان، در «طلب وصل» و یکی شدن با من، «نفی شدی» یعنی با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه من ذهنی و همانیدگی‌هایت را انکار کردی و گفتی من از جنس آنها نیستم. حال که من ذهنیات را به درستی انکار کردی، به «اثبات» دست پیدا کن یعنی به بی‌نهایت و ابدیت من زنده شو.

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

گرچه ناز کردن، بلند شدن به عنوان من ذهنی و حس بی نیازی از زندگی از شکر هم شیرین تر به نظر می رسد اما تو نباید این شکر را که از علائم مرض من ذهنی ست طلب کنی زیرا خطرات بسیاری دارد.

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترکِ نازش گیر و، با آن ره بساز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

راه نیاز به خدا و زندگی اگر با فضاگشایی لحظه به لحظه همراه شود پر از حس امنیت و ایمنی است. باید ناز کردن را ترک کنی و با صبر و تسلیم و بدون اعتراض راه زندگی را طی کنی و با دردهای هشیارانۀ بسازی تا به خدا زنده شوی.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

-حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۷۱

خداوندا: هر چیزی که هست از پیکر بدقواره من ذهنی ماست. وگرنه لباس حضور و بزرگی تو بر قامت هیچ انسانی کوتاه نیست.

گفت: اُدْعُوا اللَّهَ، بی زاری مباش
تا بجوشد شیرهای مهرهاش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴

خداوند در قرآن فرموده: «خدا را بخوانید» یعنی او را بخواه نه چیزها را و فضا باز کن. زاری و گریه را فراموش مکن و تسلیم شو و متواضع باش تا شیر عشق و مهربانی و رحمت حق جوشیدن گیرد و از غیب به تو برسد.

قرآن کریم، سوره اسراء-۱۷-، آیه ۱۱۰

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.»

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید [ذات یکتای او را خوانده اید] نیکوترین نام ها [که این دو نام هم از آنهاست] فقط ویژه اوست. و نماز خود را با صدای بلند و نیز با صدای آهسته مخوان و میان این دو [صدا] راهی میانه بجوی.»

نخست موعظه پیر صحبت این حرف است
که از مصاحبِ ناجنس احتراز کنید

-حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۲۴۴

اولین و بزرگ‌ترین موعظه هر پیری که به زندگی زنده است یا خدا، این است که از مصاحبت با ناجنس که همان من‌ذهنی است دوری کنید.

از خُم توحید بخور جام می
مست شو، این است کراماتِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۱

از زبان زندگی می گوید: وقتی فضا را گشودی و از جنس من شده و با لا کردن هر چیزی که ذهنت نشان می دهد با من به وحدت رسیدی، حال از «خُم توحید» شراب بخور و «مست شو» که این شراب زنده کننده از بیرون نیست بلکه این کار خارق العاده و از کرامات من است.

پهلوی شه آمده‌ای، مات شو
ماتِ منی، ماتِ منی، ماتِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۱

ای انسان، تو از زمانی که به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا وارد این جهان شدی، همیشه «پهلوی» من بوده‌ای و این جهان محل ملاقات من و تو است بنابراین «مات شو» با من شطرنج بازی نکرده بحث و جدل نکن، با ذهنت حرف نزن بانگ من را بشنو و بگذار من از طریق تو حرف بزنم چرا که تو مات من هستی.

بس کن ای دل، چو شدی مات شه
چند ز هیهای و ز هیهات من؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۱

«ای دل» من «بس کن» خاموش شو.
اگر واقعاً فضا را باز کردی، اگر پیغام این غزل و ابیات مولانا را گرفته و مات خداوند شدی، دیگر چقدر
می خواهی سروصدای بی خود، هیاهو و افسوس من ذهنی را تجربه کنی و برحسب همانیدگی ها و دردها حرف
بزنی؟

از خدا غیر خدا را خواستن
ظنّ افزونی ست و کُلی کاستن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

اگر دعای ذهنی کرده و از خدا به جای فضای گشوده شده، همانیدگی‌ها را طلب کنی، گرچه خیال می‌کنی فراوانی
و همانیدگی‌های بیشتری نصیب می‌شود اما همه زندگی‌ات را از دست خواهی داد.

زیرکی بفروش و حیرانی بخر
زیرکی ظن است و حیرانی نظر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۷

زیرکی من‌ذهنی و هشیاری جسمی را بفروش و به جای آن حیرانی، هشیاری نظر خریداری کن و بین کارهایت با فضاگشایی چگونه توسط خرد زندگی درست می‌شود. زیرکی از جنس فکر و هشیاری جسمی است ولی حیرانی و با ذهن تفسیر نکردن از جنس نظر، هشیاری حضور و نوری ست که خداوند با آن می‌بیند.

بانگ برآمد ز دل و جانِ من
گاه ز معشوقه پنهانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

با اولین تسلیم و فضاگشایی پیغام لطیفی از «دل و جانم» از ذهنم آمد و من متوجه شدم که یک معشوقه پنهان در درونم دارم که خداست، بنابراین اهی از سر افسوس کشیدم که چرا من به علت توجه به من ذهنی از این معشوقه دور مانده‌ام.

سجده گه اصل من و فرع من
تاج سر من، شه و سلطان من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

اصل من که امتداد خداست نیز به او سجده می کند معشوق پنهان من، خداوند تاج سر من و شاه من است،
من ذهنی و چیزهای آفل این جهانی نیستند.

خسته و بسته‌ست دل و دستِ من
دستِ غمِ یوسفِ کنعانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴
-خسته: زخمی

به علت این که من ذهنی را در مرکز گذاشتم و به مقصود «یوسف کنعان» یعنی خداوند که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت او بود نرسیدم بنابراین دل من آزرده و زخمی شده و دست من نیز بسته است. یعنی امکانات بیرونی من محدود شده و هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم.

از مُسَبِّب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای دوست من هر خیر و شری که اتفاق این لحظه به شما ارائه می‌کند از سوی مسبب، خداوند، است و از اسباب و وسایط و علت‌های بیرونی که ذهنت نشان می‌دهد نیست.

دست نمودم که بگو زخم کیست؟
گفت: ز دستِ من و دستانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴
-دستان: مکر، تدبیر

دستانم را به خداوند نشان دادم و گفتم این را چه کسی زخمی کرده است؟ گفت تدبیر من است که این کار را انجام داده چرا که تو با دست من ذهنیات و با حقه بازی کار و تدبیر کرده و اجازه ندادی دست من کار کند.
[زخمی شدن دست کنایه از خراب شدن امکانات بیرونی انسان است.]

دل بنمودم که بین خون شده‌ست
دید و بخندید دلستانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴
-دلستان: معشوق

دل‌م را به معشوقم یعنی خداوند نشان دادم و گفتم دل من خون شده است و بدبخت شدم. اما او به جای این که گریه کند، به حال من خندید و گفت تو مرا که برای کمک به تو هر لحظه حاضر هستم را رها کرده و به دنبال اسباب‌ها و چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد رفته‌ای به همین علت به درد افتاده‌ای.

گفت به خنده که: برو شکر کن
عیدِ مرا، ای شده قربانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

خداوند با خنده به من گفت برو شکر کن. چرا که برای یک عید تدارک دیدم، ای کسی که من ذهنیات را در راه
من قربان و فنا کرده‌ای تا به من بررسی.

حیله کرد انسان و، حیله‌اش دام بود
آنکه جان پنداشت، خون‌آشام بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

انسانی که مرکز همانیده دارد از طریق همانیدگی‌های مرکزش فکر و عمل می‌کند تمام تدبیرها و فکرهایی که می‌اندیشد حیله‌هایی است که او را بیش‌تر به دام همانیدگی‌ها و دردها می‌اندازد. اگرچه او من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را دوست و جان خود می‌داند ولی اشتباه می‌کند؛ چراکه این همانیدگی‌ها خون زندگی‌اش را می‌بلعند و برایش درد به‌وجود می‌آورند.

مکر حق را بین و مکر خود بهل
ای ز مکرش مکر مکاران خجل

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۵

به قضا، تدبیر و مکر خداوند توجه کن و حقه بازی و مکر من ذهنی را رها کرده و بر حسب آن فکر و عمل نکن
چراکه تدبیر زندگی جلوی مکر و فکرهای همانیده را می گیرد، ای خدایی که مکر تو مکاران من ذهنی را شرمسار
کرده است و این موضوع باعث می شود که آن ها همیشه شکست بخورند.

گفتم: قربان کیم؟ یار گفت
آن منی، آن منی، آن من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

از خداوند پرسیدم من قربان چه کسی هستم؟ گفت تو مال من هستی و باید قربان من شوی.

صبح چو خندید دو چشمم گریست
دید ملک دیده گریان من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

وقتی شب ذهن تمام شد و صبح حضورم فرارسید، لطیف شدم، عشق را تجربه کرده و به این جهان آوردم و به عنوان هشیاری قائم به ذات متوجه شدم که من از جنس خدا بوده و به او زنده شده‌ام و در حال پخش عشق در جهان هستم.

جوش برآورد و روان کرد آب
از شفقت چشمه حیوان من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

چشمه آب حیات در من شروع به جوشش کرد، من آن را تجربه کردم و به صورت ارتعاش به انسان‌های دیگر
دادم، به هرکسی که می‌رسد او را به صورت زندگی می‌بینم، به او درد نمی‌دهم و عشق و هزاران برکت را در این
جهان پخش می‌کنم.

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

«نفس» یعنی من‌ذهنی و «شیطان»، هر دو از یک جنس هستند اما به «دو صورت» نمایان شده‌اند، یکی در انسان و دیگری در «شیطان».

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

همان‌طور که «فرشته» یعنی حضور و «عقل» کل که تمام کائنات را اداره می‌کند، یکی هستند اما به‌خاطر حکمت‌های خداوند به دو صورت درآمده‌اند.

-با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: سمیه

گوینده: سمیه



خانم فرزانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۳ گنج حضور، بخش سوم

نک اثر آب حیاتش نگر
در بن هر سی و دو دندان من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴
-نک: اینک

اینک تأثیر آب حیات و شراب زندگی را ببین که پس از آن که فضا را باز می‌کنم، در تمام اجزای وجود من جاری شده و آن را حس می‌کنم و در چهار بعد یعنی فکرها، هیجان‌ها، جانم و بدنم به آن زنده می‌شوم.

آبِ حیات است روانه ز جوش
تازه بدو سدره ایمانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴
-سدره: درخت سدره‌المنتهی در آسمان هفتم

چشمه یکتایی در اعماق وجود من به جوش آمده و آب زندگی از آن بالا می‌آید و مرا دربرمی‌گیرد. از این آب، درخت ایمان من که در فضای حضور ریشه دارد تازه و سیراب می‌گردد و ریشه‌داری آن سبب می‌شود در برابر تغییرات و اتفاقات این جهانی پایدار و ثابت بمانم و تحت تأثیر قرار نگیرم.

چون درخت سدره بیخ آور، شو از لا ریب فیه
تا نلرزد شاخ و برگت از دم ریب المنون

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

-درخت سدره: درختی بهشتی که ریشه‌ای عمیق دارد.

-بیخ آور: در اینجا فعل امری به معنی ریشه بدوان، ریشه درست کن، دارای چندین ریشه، با ریشه بسیار

مانند درخت سدره دارای ریشه و عمق شو و با فضاگشایی و تسلیم و تجربه مرکز عدم شک را از بین ببر تا شاخ و برگت در این جهان از دم اتفاقات بد یا ریب المنون که قطع کننده شک هستند نلرزد و از حوادثی که برای من‌های ذهنی رخ می‌دهد در امان بماند.

قرآن کریم، سوره بقره - ۲-، آیه ۲

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»

«این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقوایندگان است.»

قرآن کریم، سوره طور - ۵۲-، آیه ۳۰

«أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»

«یا می گویند: شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.»

بس کن گستاخ مرو، هین خموش
پیش شهنشاهِ نهانِ دانِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

[به عنوان امتداد خدا و هشیاری به خود می‌گوییم:] خاموش باش، گستاخی نکن و در ذهن سخن مگو. بدان که در نزد شاهنشاه و خداوندی هستی که نهان تو را می‌داند و می‌بیند؛ پس فضا را باز کن تا او که معشوقهٔ درونی توست، از طریق تو صحبت کند.

پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطاب اَنْصِتُوا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲
-اَنْصِتُوا: خاموش باشید

به نفع توست و بهتر است که نزد خداوند و انسان‌های به حضور رسیده و بینا به زندگی مانند مولانا، ساکت و خاموش باشی. فرمان اَنْصِتُوا یا «خاموش باشید» که آیه قرآن است برای همین آمده است.

گر بفرماید: بگو، بر گوی خوش
لیک اندک گو، دراز اندر مکش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۳

اگر خداوند یا آن عارف بینا تو را بفرماید: «سخن بگو» باید کلمات خوب و خوش بگویی، اما اندک بگویی و دراز مکشی یعنی طولانی‌اش نکنی. [مفصل حرف زدن یعنی از من ذهنی‌ات حرف زده‌ای].

ور بفرماید که اندر گش دراز
همچنین شرمین بگو، با امر ساز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۴
-شرمین: شرمناک، باحیا
-با امر ساز: از دستور اطاعت کن

و اگر خداوند یا آن فرد عارف بفرماید که باز هم سخن بگو و مفصل حرف بزن، با این آگاهی که بلد نیستی و از صحبت در نزد او شرمنده هستی، اطاعت امر کن و با فرمان بساز. این نشان تواضع در نزد خدا و بزرگان است.

چون تو گوشِی، او زبان، نی جنس تو
گوشِها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

تو، هم موقعی که در ذهن هستی و هم وقتی فضا را باز می کنی از جنس گوش هستی و باید حرف خدا و انسان کامل را که از جنس زبان است گوش کنی. تو باید شنونده باشی و او گوینده زیرا خدا به گوش ها امر کرده است خاموش باشید [و سخن مرا بشنوید].

قرآن کریم، سوره اعراف-۷-، آیه ۲۰۴

—«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

«هرگاه قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خموشی گزینید، باشد که از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شوید.»

گوش من از غیر گفت او کر است
او مرا از جان شیرین جان تر است

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۸

گوش من فقط از خدا و زندگی حرف می شنود و از چیزهای این جهانی و از طریق همانیدگی ها که بیرون هستند نمی شنود. وقتی ذهن را خاموش و فضا را باز می کنم زندگی برایم از جان شیرینم شیرین تر و جان تر است.

عاقل آن باشد که او با مشعله است
او دلیل و پیشوای قافله است

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۸۸
—مشعله: مشعل

انسان عاقل کسی است که فضا را باز کرده و به زندگی زنده شده و مشعل خرد یکتایی و حضور را در دست دارد. اوست که باید پیشوای قافله انسان‌ها باشد. به عبارت دیگر انسان‌ها نباید دنبال من‌ذهنی راه بیفتند.

پیرو نورِ خودست آن پیشرو
تابع خویش است آن بی خویش رو

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۸۹
—بی خویش رو: بی خویش رونده، کسی که در سلوک، انانیت و هستی خویش را در حق مستهلک کرده و در
دستان خداوند است.

آن پیشوای قافله درواقع پیرو نور خودش است. او با فضاگشایی به بی‌نهایت خدا زنده شده و از آدم‌های بیرونی
و فکرها و اتفاقات این جهانی راهنمایی نمی‌گیرد. او بدون من‌ذهنی پیش می‌رود و از نور درونش هدایت
می‌جوید.

مؤمن خویش است و ایمان آورید
هم بدان نوری که جانش زو چرید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۰
-چریدن: چرا کردن، در اینجا به معنی پرورش و رشد و کمال یافتن.

آن انسان زنده شده به زندگی به فضای گشوده شده درونش ایمان داشته و ریشه در اعماق خودش دارد. از کسی تقلید نمی کند و از نوری راهنمایی می گیرد که جانش از آن تغذیه شده است. ای انسان ها شما هم به همان نور ایمان آورید.

دیگری که نیم عاقل آمد او
عاقلی را دیده خود داند او

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۱

نوع دوم بعد از انسان عاقل، انسان نیمه عاقل است که خودش دارای مقداری عقل است اما چون هنوز در ذهن است نیاز دارد که انسان‌های عاقل و به حضور رسیده مثل مولانا را هدایت‌گر و دیده‌خود کند تا چراغش روشن شود و بتواند راه را پیدا کند و طی نماید.

دست در وی زد چو کور اندر دلیل
تا بدو بینا شد و چست و جلیل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۲

همان طور که انسان کور برای پیدا کردن راه، به کمک فردی نیاز دارد که دست او را بگیرد و با کمک آن راهنما به مسیر آگاه شود، انسان دارای من‌ذهنی نیز عارفانی مثل مولانا را پیشوای خود می‌کند تا دیده درونش بینا شود.

وآن خری کز عقل، جو سَنگی نداشت
خود نبودش عقل و عاقل را گذاشت

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۳
-جو سَنگ: به مقدار یک جو، در کمی وزن و خُردی معادل یک جو.

و آن انسان احمق و نادانی که حتی یک جو عقل ندارد نمی فهمد که باید دنبال انسان عاقل و راهنما برود پس
دنبال حماقت من ذهنی اش می رود و عاقل را رها می کند.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹
-اتقوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

اختیار و قدرت انتخاب برای کسی خوب است که عقل داشته باشد، فضا را باز کند و مالک خودش در فضای
«اتقوا» یا پرهیز باشد یعنی با چیزها همانیده نشود و اجازه ورود آنها را به مرکزش ندهد.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰
-زینهار: برحذر باش؛ کلمه تنبیه

اما اگر قدرت پرهیز و حفظ خود از همانیدگی‌ها را نداری مواظب و برحذر باش. این وسیله اختیار را بینداز دور. [و بگذار زندگی و انسانی چون مولانا برای تو چراغ هدایت روشن کنند تا انتخاب کنی، نه این که من ذهنی‌ات انتخاب کند.]

ره نداند، نه کثیر و، نه قلیل
ننگش آید آمدن خَلْفِ دلیل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۴

انسانی که به اندازه یک جو عقل ندارد و مرکزش همانیده است و من ذهنی پر درد دارد راه را نمی داند، نه کم و نه زیاد، یعنی اصلاً بلد نیست. او نه تنها راه نمی داند بلکه من ذهنی اش آن قدر قوی است که ننگش می آید به دنبال راهنمایانی مانند مولانا یا فردوسی حرکت کند.

می رود اندر بیابانِ دراز
گاه لنگان آیس و، گاهی به تاز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۵
-آیس: ناامید، مأیوس

چنین انسانی در بیابان طولانی و گسترده ذهن راه می رود. گاهی چیزی می بیند و می خواهد، پس می دود تا به آن
برسد و با آن همانیده شود، و وقتی از آن همانیدگی به جای زندگی، درد می گیرد و ناکام می شود به ناامیدی و
سرخوردگی می رسد و می لنگد.

شمع نه، تا پیشوای خود کند
نیم‌شمعی نه، که نوری گد کند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۶
-گد: گدایی، در یوزگی. در اینجا به معنی اکتساب و اقتباس است.

آن انسان نادان، به دلیل دوری از شمع وجود انسان‌های عاقل چون مولانا از نور درون بهره‌ای ندارد که آن را راهنمای خود کند. و چون فضا را باز نکرده و ذهنش از صد من آهن همانیدگی سنگین است حتی یک نیم‌شمع نیز همراه ندارد که نوری برای حرکت از آن بگیرد.

شرط، تسلیم است، نه کارِ دراز
سود نبُود در ضلالت تُرک تاز

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳
-ضلالت: گمراهی

شرط زنده شدن به خدا و زندگی، این است که انسان فضا را باز کند، تسلیم باشد و از درونش نور و عقل بگیرد.
نه این که فضا بندی کند و از من ذهنی با مرکز جسمی راهنمایی بخواهد و راه زیاد و طولانی برود. در گمراهی
من ذهنی تاخت و تاز کردن هیچ سودی نمی بخشد.

من نجویم زین سپس راهِ اثیر
پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۴
-اثیر: آسمان، گُرهٔ آتش که بالای گُرهٔ هواست؛ در اینجا مراد هشیاری جسمی است.

بنابراین من راه ذهن را که پر از آتش و درد است انتخاب نمی‌کنم و فقط انسان عاقل یا پیر راه‌دان مانند مولانا را انتخاب می‌نمایم، تنها همان را.

کار و باری که ندارد پا و سر
ترک کن، هی پیرُ خَر، ای پیرُ خَر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۰

ای انسان، کاروباری را که براساس من‌ذهنی است و سروت‌هی ندارد و فایده‌ای نمی‌دهد رها کن. ای کسی که آن‌قدر در ذهن مانده‌ای که پیر شده‌ای و هنوز هم متوجه نیستی، برو و پیر راه‌دان را پیدا کن و راهنمایی از او بخواه.

غیر پیر، استاد و سرلشکر مباد
پیر گردون نی، ولی پیر رشاد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۱
-پیر گردون: شخصی که با گذر روزگار پیر و سالمند شده باشد، پیر تقویمی
-رشاد: هدایت

غیر از پیر هدایت‌گر، استاد و پیشوایی برای انسان‌ها نباشد، اما منظور از پیر کسی نیست که با گذر روزگار سالمند شده باشد بلکه پیر راهنما و هدایت‌کننده است.

أذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُرِ أَوْ بَاطِنِ نَيْسْت
أَرْجِعِي بِرِ بَآئِ هِر قَلَّآشِ نَيْسْت

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲
–قلاش: بی کاره، ولگرد، مفلس

خدا را زیاد یاد کردن که به معنی فضاگشایی لحظه به لحظه و زنده شدن به اوست، کار هر من ذهنی نیست. و برگشتن به سوی خدا در این لحظه با رضایت و تسلیم و فضاگشایی و به صورت هشیاری قائم به ذات کار هر حقه بازی نیست.

قرآن کریم، سوره احزاب - ۳۳-، آیه ۴۱

– «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش
ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

اما تو ای انسان ناامید نشو. مثل فیل قوی باش یعنی از جنس زندگی شو و مرتب فضا را باز کن. اگر هم فیل
یعنی از جنس زندگی نیستی و در نادانی مانده‌ای، سعی کن با فضاگشایی هشیاری جسمی را به هشیاری نظر
تبدیل کرده و فیل شوی.

آن بُزِ کوهی دَوَد که دام کو؟
چون بتازد، دامش افتد در گلو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰

بُزِ کوهی که نماد من‌ذهنی است و فکر نمی‌کند به تله بیفتد می‌دود و با خود می‌گوید: در جهان دام کجا بود؟ ولی همین که بی‌خیال می‌تازد، دام همانیدگی‌ها گرفتارش می‌کند و اسیر می‌شود. [بنابراین باید مراقب بود و در فضای «اتَّقُوا» یا پرهیز قرار گرفت تا از دام همانیدگی‌ها رهایی یافت.]

کرده حق، ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
-حدید: آهن

خداوند ناموس یعنی آبروی من ذهنی را از سنگینی مانند صد من آهن کرده که او را اسیر می کند؛ و چه بسا آدم‌های نادان که من ذهنی دارند، دست‌وپایشان به بند ناپدید درونی بسته شده و به همین دلیل در ذهن از قسمتی به قسمت دیگر رفته و دور خودشان می گردند و نمی‌توانند از آن خارج شوند.

همچو قومِ موسی اندر حرّ تیه
مانده‌یی بر جای، چل سال ای سفیه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸

-حرّ: گرما، حرارت

- تیه: بیابانِ شن‌زار و بی آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است.

-سفیه: نادان، بی‌خرد

ای انسان نادان، تو مانند قوم موسی که در گرمای بیابان هرروز با جان‌کندن می‌رفتند و آخر روز به جایی که از آن حرکت کرده بودند می‌رسیدند و تغییری در حالشان ایجاد نمی‌شد، چهل سال است بر جای خودت مانده‌ای و در ذهن اسیری و تغییر نمی‌کنی.

می روی هر روز تا شب هروله
خویش می بینی در اول مرحله

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۹
-هروله: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن

هرروز تا شب تندتند راه می روی، تندتند با ذهن فکر و عمل می کنی ولی نتیجه ای ندارد و در آخر می بینی باز در همان جای اول هستی. [زیرا عقل را از فضای گشوده شده نمی گیری و از تقلید می گیری آن هم تقلید از انسان های بی حاصلی که یک جو عقل ندارند].

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: فرزانه
گوینده: فرزانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

